**روزنامه و نخبگان**

**فکوهی، ناصر**

نگاهی تاریخی به سرعت نشان می‏دهد که‏ ژورنالیسم و آکادمیسم خط سیرهای بسیار متفاوت‏ -اگر نگوییم متضاد-داشته‏اند که به کارکردهای‏ اساسی آنها مربوط می‏شده است.باوجوداین،بسیاری‏ از دانشگاهیان حضوری فعال و تعیین‏کننده در عرصه‏ رسانه‏ها داشته و برعکس بسیاری از نام‏های مطرح در این عرصه نیز همزمان یا پس از دوره‏ای از کار حرفه‏ای‏ در مطبوعات،روانه دانشگاه شده‏اند.نام‏های آشنا در این زمینه بسیار زیاد و متنوع هستند.با این وصف، گویی این دو جهان،جهان‏هایی ذاتا متفاوتند که‏ باید با حلقه‏ای به یکدیگر متصل شوند؛حلقه‏ای که‏ ظاهرا باید بر آن«روشنفکری»گذاشت.زمانی که‏ مارکس سردبیری روزنامه«نویه راینیشه تسوایتونگ» را بر عهده گرفت و مقالات سرسختانه خود را منتشر کرد و این کار را بعدا نیز به عنوان نماینده روزنامه‏ نیویورک دیلی تریبون(1861-1852)ادامه داد و یا امیل زولا نامه معروف خود«من متهم می‏کنم!»را در محکوم کردن یهودستیزی و فساد در ارتش فرانسه در جریان پرونده دریفوس در مطبوعات به چاپ رساند و ناچار به تحمل تبعید شد،با تعداد بی‏شماری از استادان و متخصصان بزرگ دانشگاهی-که تلاش‏ به بیان مطالب خود در حوزه‏های غیرآکادمیک‏ دارند-روبه‏رو می‏شویم که بدون شک نباید این امر را اتفاقی دانست.

حلقه پیوند آکادمی و ژورنال بی‏تردید حلقه‏ای‏ روشنفکرانه است که سبب می‏شود تمایل به‏ تاثیرگذاری بر واقعیت بیرونی بر تمایل به حفظ اسرار درونی فائق آید.از هیمن‏جا می‏توان روشنفکر را موجودی به نوعی خارج از محدوده‏های متعارف‏ دانست،زیرا در حقیقت جایگاه او ه در آکادمی و چه در ژورنال مورد اعتراض و چالش است.آکادمی‏ همان‏گونه که از تاریخ آن روشن است،چه خود را به ریشه و پیشینه یونانی-رومی این واژه استناد دهیم(باغ افلاطونی و شاگردپروری‏هایش با تحقیر همیشگی‏اش به حق حاکمیت ذاتی برای فیلسوفان) و چه به پیشینه کلیسایی این مفهوم(از خلال واژه‏ اسکولاستیک یونیورسیته و تاریخچه دینی این نهاد تا پیش از انقلاب فرانسه)همواره معنایی از انحصار و نخبه‏گرایی را در خود داشته است.آکادمیسم‏ -واژه‏ای که عمدتا به تاریخ هنر و پیروی گروهی از هنرمندان از خطکشی‏ها و شروط سخت آکادمی‏های‏ هنری در این دوره استناد دارد-چه در این مفهوم که‏ کاربردی عام‏تر نیز به خود گرفته است و چه در مفهوم‏ ریشه‏ای‏تر خود گویای نوعی حضور هنجارمند قدرت‏ در عرصه علم و هنر و تلاش آن برای در دست گرفتن و کنترل این پدیده‏ها به سود خود است.

آکادمی افلاطونی در دوران نوزایی(رنسانس) ایتالیای قرن چهاردهم بار دیگر پدید آمد؛اما این‏بار در شکل و کارکردی کاملا متفاوت.آکادمی جدید در حقیقت بیش از هر چیز تبلوری بود از تمایل‏ اشرافیت اروپایی به رقابت با کلیسا که از قرن سیزدهم‏ با تاسیس دانشگاه‏ها در بولونی،پاریس،کمبریج و سپس در سراسر اروپا موفق شده بود گام بزرگی در به دست گرفتن دانش به سود خود بردارد.آکادمی‏ها که به سرعت در اروپا رو به افزایش گذاشتند(به‏ نحوی که در نیمه قرن شانزدهم در ایتالیا بیش از 1500 آکادمی وجود داشت)گرایشی دایره المعارفی‏ و روشنگرانه داشتند و در بسیاری موارد پسوندهای‏ سلطنتی(همچون آکادمی سلطنتی-یا انجمن‏ سلطنتی-)گویای وابستگی اشرافی آنها بود و نشان‏ می‏داد که این نهادها بسیار نخبه‏گرا و با هدف باز تولید طبقه اشراف اروپایی پدید آمده بودند و در این راه البته‏ ابایی از دفاع و پشتیبانی مالی و معنوی از هنرمندان و روشنفکران مستقل در برابر کلیسا نداشتند.از اواخر قرن 18 و در طول قرن 19 انقلاب‏های بورژوایی‏ تقریبا تمام دانشگاه‏ها و بخش بزرگی از آکادمی‏ها را در چهارچوب خود گرفت اما رابطه قدرت با حوزه‏ دانشگاهی و آکادمیک همچنان ثابت ماند و دولت‏ها بر آن بودن که از این نهادها برای استوار کردن حاکمیت‏ خود و تامین نخبگان مورد نیازشان استفاده برند.

بنابراین می‏توان نتیجه گرفت که هدف از آکادمیسم در معنای عام آن همواره آن بوده است‏ که دست به انتخاب افرادی برگزیده زده و آنها را در خدمت تولید و بازتولید سلسله مراتب خود و در نهایت در تولید و بازتولید سلسله مراتب اجتماعی به‏ کار گیرد.به عبارت دیگر هدف از شناخت آکادمیک‏ همواره تولید و بازتولید قدرت بوده است؛همان‏ چیزی که بوردیو به آن نام«سرمایه فرهنگی» (Capital culturel) می‏دهد و در نظریه‏ او از ابزارهای اساسی«خشونت نمادین» (Violence symbolique) یا درونی شدن‏ ساختارمند و ساختاردهنده سلسله مراتب‏ها و نظم‏ اجتماعی است.علم هرگز ذاتی معصومانه نداشته‏ است زیرا از یونان باستان تا دوران معاصر همواره هدف‏ آن تقلید از خداوند در جهت جایگزین کردن انسان در مقامی استعلایی و از این راه سلطه انسان خدای‏گونه‏ بر انسان برده‏وار بوده است.ازاین‏رو آکادمیسم همواره‏ با نوعی اسنوبیسم،با زبانی ویژه و رمزآمیز،با مناسکی‏ خاص چه برای پاگشایی (Initiation) و ورود به آن‏ و چه برای باقی ماندن و تداوم و چه به‏ویژه برای مقام‏ و منصب یافتن در آن همراه بوده است.آکادمیسین‏ها از زمانی که در پروژه افلاطونی شکست خوردند، تنها با انقلاب فرانسه و پروژه روشنگری توانستند مدرنیته را با الزامات و چهارچوب‏های خود بنا کنند و سرانجام فرایند جهانی شدن را در قالب یک برنامه‏ ظاهرا«کاملا عقلانی»و یک دیوان‏سالاری‏گرایی‏ (در معنای وبری این کلمه)فناورانه به آستانه تحقق‏ رسانند.باوجوداین آکادمیسم همچون هر پدیده‏ دیگری لزوما از معنای ذاتی و«سرنوشت اعلام شده» خود تبعیت نکرد و نمی‏کند و درون خود پتانسیل‏های‏ روشنفکرانه‏ای به وجود آورد(و می‏آورد)که در موقعیتی متناقض قرار می‏گیرند؛زیرورویی آکادمی‏ برای از میان بردن اشرافیت و انحصارطلبی آکادمیک با هدف تبدیل آکادمی به سلاحی برای تولید و بازتولید قدرت و سلسله مراتب؛اصلاح آکادمی برای آشتی‏ دادن انسان با طبیعت و نه برقرار کردن سلطه انسان بر طبیعت؛بازنشاندن انسان در جایگاه خود و پذیراندن‏ این اصل به او که نمی‏تواند همچون خدایان برای خود سلسله مراتب‏هایی استعلایی برپا کرده و راه‏هایی‏ زمینی برای تداوم‏بخشیدن به آنها به وجود آورد.

ژورنال اما داستانی به کلی متفاوت داشت که با یک ابداع«شیطانی»و ضدآکادمیک(و به زبان آن‏ دوران،ضداسکولاستیک)آغاز شد؛دستگاه چاپ. این اختراع که از همان آغاز کلیسا به شدت در برابر آن موضع گرفت،سبب می‏شد که بتوان کتاب(و پیش از هر چیز کتاب مقدس)را در صدها و هزاران‏ نسخه«تکثیر»کرد و در اختیار همگان گذاشت و به‏ این ترتیب با کاهش هزینه آن،خواندن و نوشتن را از موقعیت تقدس آنها خارج کرده و زمینی کرد؛به‏ همین دلیل نیز اگر از عمر کتاب و کتابخانه‏ها هزاران‏ سال می‏گذرد،عمر ژورنال و مطبوعات به زحمت به‏ یکی دو قرن می‏رسد.ژورنال در موقعیتی خاص قرار می‏گرفت؛اینکه از یک‏سو داده‏ها را«گرد آورد»(یا حتی تولید کند)و از سوی دیگر آنها را«بپراکند». این گردآوری و پراکنش،کار روزنامه‏نگاران را از آغاز به‏ نوعی«راهزنی»شبیه ساخت؛شبروها و عیارانی که در اسطوره‏ها و روایت‏های نیمه‏واقعی و نیمه‏تخیلی بسیار از آنها یاد شده است؛رابین‏هودی که همراه یارانش‏ ناگهان از پناهگاه خود(در تحریریه‏ها)بیرون می‏آمد و بر کاروان‏های اشراف(اطلاعات)یورش می‏برد و ثمره کار را میان فقرا(مخاطبان)توزیع می‏کرد.فقرا نیز همچون تشنگان در انتظار ظاهر شدن او و یارانش‏ (انتشار)بودند تا خود را سیراب کنند.در این تمثیل، آکادمیسم را بی‏شک می‏توان در جایگاه اشرافیتی‏ غنی قرار داد که با حسادت و وحشت ثروت‏های خود (دانش و هنر)را حفظ می‏کرد(و می‏کند)تا مبادا این‏ شبروها به آن یورش برند و آن را از چنگالش بیرون‏ آورده میان«عوام»توزیع کنند و به این ترتیب با «عامیانه شدن» (Vulgarization) (این واژه‏ کاملا توهین‏آمیز هنوز هم تنها واژه‏ای است که ما برای تعمیم علم به مخاطبان غیرمتخصص داریم) آن لذت و«ارزش استعلایی»در انحصار داشتن آن‏ را از دست بدهند.باوجوداین و به‏رغم آن گرایش، ژورنالیسم یک کارکرد بسیار مفید و ضروری را برای‏ جوامع انسانی-که به دلایلی بی‏شمار دائما در خود تنش و نابرابری ایجاد می‏کنند-فراهم می‏کرد؛اینکه‏ در میان انسان‏ها نوعی همدلی و تعادل ایجاد شود.با این وصف،در اینجا نیز همچون همه پدیده‏ها جای‏ رابین‏هودهای قلابی خالی نبود و موفقیت ژورنال‏های‏ نخستین سبب شد که مطبوعات به‏طور خاص و به تدریج با پیشرفت فناوری‏ها در همه رسانه‏ها، گسترشی شگفت‏انگیز بیابند؛به‏گونه‏ای که اعتبار آنها نیز همچون کل نظام‏های اجتماعی-که ما درونشان‏ زندگی می‏کنیم-به شکلی سلسله مراتبی درآید؛ مطبوعات معتبر و حاوی اطلاعات مفید و مهم،در برابر مطبوعات مردمی بی‏اعتبار و حاوی رسوایی‏های‏ دروغین و ننگ‏آور.و اینجاست که با نوعی شکل‏گیری‏ اخلاق جدید ژورنالیستی نیز روبه‏روییم؛اخلاقی که‏ بر آن است رسانه‏ها به‏طور عام و مطبوعات به‏طور خاص می‏توانند در بهترین جایگاه برای اشاعه دانش‏ و شناخت از جهان بیرونی و درعین‏حال شفاف‏ ساختن واقعیت‏های این جهان به‏گونه‏ای باشند که‏ بتوان پروژه روشنفکرانه و آکادمیک را در اخلاق‏گرایی‏ جدید آکادمیک تحقق‏پذیر کرد.

بنابراین بی‏شک می‏توان راه و پلی میان نوعی‏ از آکادمیسم و ژورنالیسم سراغ گرفت؛بدون آنکه‏ هیچ یک از آن دو،کارکردهای اصلی خود را از یاد ببرند.آکادمیسین‏ها می‏توانند و باید بیشترین زمان‏ خود را صرف تحقیق و آموزش در عمیق‏ترین شکل‏ آن برای انتقال دانش تخصصی و پرورش نیروهای‏ نخبه و کاردان کنند اما نباید از یاد ببرند که نقش و مسئولیت بزرگی نیز(به‏ویژه در حوزه علوم انسانی و به خصوص علوم اجتماعی)برای دگرگون کردن‏ واقعیت‏های بیرونی و تاثیرگذاری بر روند آنها و همچنین برای انتقال بخشی از دانش به اندیشه‏های‏ عمومی برعهده آنهاست و خالی کردن این میدان راه را صرفا برای کسانی باز خواهد گذاشت که نه اعتقادی به‏ دانش آکادمیک دارند و نه باوری،به نیاز بالا بردن دانش‏ عمومی.از سوی دیگر،ژورنالیست‏ها نیز باید بتوانند پیش از هر چیز وظیفه اساسی خود را که«گردآوردن» و«پراکندن»داده‏ها و اطلاعات است،به انجام برسانند و اگر بتوانند این کار را با وقار و متانت و به دور از جنجال‏ و دروغ‏پراکنی به انجام رسانند،مسلما موقعیتی را فراهم خواهند کرد که آکادمیسین‏ها بتوانند حضور خود را در ژورنال توجیه کنند